TRANSCRIPT · EPISODE 235

Weekly English Recap: Goosebumps, Control and Charge

English learning resource · FA

Line-by-line · English + Persian

105 lines

Study task: Listen again and notice the expressions you studied.

A cold morning, an uncertain invitation, and a phone with an empty battery.

یک صبح سرد، یک دعوت نامطمئن و یک تلفن با باتری خالی.

What can these situations teach you about speaking English more naturally?

این موقعیت‌ها درباره طبیعی‌تر صحبت کردن به انگلیسی چه چیزی می‌توانند به تو یاد بدهند؟

Today, we return to seven moments from the week and practise expressing each idea in another way.

امروز به هفت لحظه از این هفته برمی‌گردیم و بیان هر ایده به شکلی دیگر را تمرین می‌کنیم.

Welcome to Your English Toolbox.

به Your English Toolbox خوش آمدید.

I am Peter, and this is your weekly English recap.

من پیتر هستم و این مرور هفتگی انگلیسی شماست.

You will hear forty-two sentence pairs from this week’s episodes.

چهل و دو جفت جمله از قسمت‌های این هفته می‌شنوی.

After each original sentence, you have four seconds to repeat it.

پس از هر جمله اصلی چهار ثانیه فرصت داری آن را تکرار کنی.

Then I will express the same idea using different words.

سپس همان ایده را با کلمات دیگری بیان می‌کنم.

You have three more seconds to try the new version.

سه ثانیه دیگر فرصت داری نسخه جدید را امتحان کنی.

If you need more time, you can pause and repeat the part that helps you most.

اگر زمان بیشتری نیاز داری، می‌توانی مکث کنی و بخشی را که بیشتر کمکت می‌کند تکرار کنی.

You do not need to remember the earlier episodes to join in.

برای همراهی لازم نیست قسمت‌های قبلی را به یاد داشته باشی.

A cold morning and a beautiful song can both give you goosebumps.

هم یک صبح سرد و هم یک آهنگ زیبا می‌توانند باعث شوند مو به تنت سیخ شود.

Imagine you are waiting for a bus on a very cold morning.

تصور کن در یک صبح بسیار سرد منتظر اتوبوس هستی.

Picture yourself at a bus stop on a freezing morning.

خودت را در یک صبح یخبندان در ایستگاه اتوبوس تصور کن.

You look at your arm, and your skin is covered in tiny bumps.

به بازویت نگاه می‌کنی و می‌بینی پوستت با برجستگی‌های ریزی پوشیده شده است.

You see lots of little raised spots on your arm.

برجستگی‌های کوچک زیادی روی بازویت می‌بینی.

When that muscle pulls, the hair stands up.

وقتی آن ماهیچه کشیده می‌شود، مو بلند می‌شود.

As the tiny muscle tightens, it lifts the hair.

وقتی آن ماهیچه کوچک منقبض می‌شود، مو را بلند می‌کند.

In people, goosebumps don't help much with warmth.

در انسان‌ها، سیخ شدن مو کمک چندانی به حفظ گرما نمی‌کند.

For humans, those little bumps do not do much to keep us warm.

در انسان‌ها این برجستگی‌های کوچک کمک چندانی به گرم نگه داشتن ما نمی‌کنند.

I notice it most when I leave a warm house in winter.

من بیشتر وقتی در زمستان از خانه گرم بیرون می‌روم متوجه آن می‌شوم.

I feel this reaction most when I step outside from a warm home in winter.

این واکنش را بیشتر وقتی حس می‌کنم که در زمستان از خانه گرم بیرون می‌روم.

Strong emotion can also give us goosebumps, and music is a famous example.

احساسات شدید هم می‌توانند باعث سیخ شدن مو شوند و موسیقی نمونه‌ای شناخته‌شده است.

Powerful feelings can cause the same reaction, such as when we hear music.

احساسات قوی هم می‌توانند همین واکنش را ایجاد کنند، مثلا وقتی موسیقی می‌شنویم.

Next, an exhibition opening is going wrong, and staying calm becomes useful.

در ادامه، افتتاح یک نمایشگاه به مشکل می‌خورد و حفظ آرامش مفید می‌شود.

The photographs are late, one light has failed, and the first guests are arriving.

عکس‌ها دیر رسیده‌اند، یکی از چراغ‌ها خراب شده و نخستین مهمانان در حال رسیدن هستند.

The pictures are delayed, a lamp has stopped working, and visitors are coming in.

تصاویر دیر رسیده‌اند، یک چراغ از کار افتاده و بازدیدکنندگان وارد می‌شوند.

You have to keep your cool.

باید آرامشت را حفظ کنی.

You need to stay calm under pressure.

باید در شرایط پرفشار آرام بمانی.

If we don't act now, this will get out of hand.

اگر حالا کاری نکنیم، اوضاع از کنترل خارج می‌شود.

Without action now, this situation will become difficult to control.

اگر همین حالا کاری نکنیم، کنترل این موقعیت دشوار خواهد شد.

You made the plan, so you are in the driver's seat.

تو برنامه را چیدی، پس کنترل دست توست.

You created the plan, so you are the one making the decisions.

تو برنامه را تهیه کردی، پس تو تصمیم می‌گیری.

The driver says the van is stuck in traffic.

راننده می‌گوید خودرو در ترافیک گیر کرده است.

The person driving says the van cannot move because of traffic.

راننده می‌گوید ون به خاطر ترافیک نمی‌تواند حرکت کند.

The photographs arrived twenty minutes later, and the guests explored the exhibition.

عکس‌ها بیست دقیقه بعد رسیدند و مهمان‌ها از نمایشگاه بازدید کردند.

Twenty minutes later, the pictures came, and visitors looked around the show.

بیست دقیقه بعد تصاویر رسیدند و بازدیدکنندگان نمایشگاه را تماشا کردند.

An uncertain invitation comes next, and one answer is not a promise.

حالا به یک دعوت نامطمئن می‌رسیم و پاسخی که قول محسوب نمی‌شود.

Imagine I invite a classmate to a food market on Saturday.

تصور کن یکی از هم‌کلاسی‌هایم را برای شنبه به بازار غذا دعوت می‌کنم.

Picture me asking someone from my class to visit a food market on Saturday.

تصور کن از کسی در کلاسم می‌خواهم شنبه به بازار غذا برویم.

I check my phone again and again, and I have no message.

بارها و بارها گوشی‌ام را چک می‌کنم و هیچ پیامی ندارم.

I keep looking at my phone, but nobody has written to me.

مدام تلفنم را نگاه می‌کنم، اما کسی برایم پیام نفرستاده است.

It does not give you a clear answer.

این جمله پاسخ روشنی به تو نمی‌دهد.

You cannot tell from those words alone whether the answer is yes or no.

فقط از روی این کلمات نمی‌توان فهمید پاسخ بله است یا نه.

The meaning depends on tone, context, and what happens next.

معنا به لحن، بافت و آنچه بعدا رخ می‌دهد بستگی دارد.

To understand it, consider how it is said, the situation, and what follows.

برای فهمیدن آن، به نحوه گفتن، موقعیت و آنچه بعد رخ می‌دهد توجه کن.

You can ask a friendly follow-up question.

می‌توانی یک سؤال پیگیری دوستانه بپرسی.

You can ask another polite question to make the situation clearer.

می‌توانی برای روشن‌تر شدن موقعیت یک سؤال مؤدبانه دیگر بپرسی.

It gives the other person a clear way to answer.

این کار راه روشنی برای پاسخ دادن به طرف مقابل می‌دهد.

It makes it easier for the other person to give a clear reply.

این کار پاسخ روشن دادن را برای طرف مقابل آسان‌تر می‌کند.

Now let us fix a small grammar problem with two very useful verbs.

حالا یک مشکل کوچک گرامری را با دو فعل بسیار مفید حل کنیم.

These two verbs look similar, but they work differently in a sentence.

این دو فعل شبیه‌اند، اما در جمله به شکل متفاوتی عمل می‌کنند.

The verbs seem alike, but their sentence patterns are not the same.

این فعل‌ها شبیه هم به نظر می‌رسند، اما الگوی جمله‌شان یکسان نیست.

Say focuses on the words, and tell focuses on giving information to someone.

Say بر کلمات تمرکز دارد و tell بر دادن اطلاعات به کسی.

Say draws attention to the words, while tell often introduces the person receiving information.

Say توجه را به کلمات جلب می‌کند، در حالی که tell اغلب شخص دریافت‌کننده اطلاعات را معرفی می‌کند.

After tell, we usually need a person.

پس از tell معمولا به یک شخص نیاز داریم.

With tell, a person usually comes next.

پس از tell معمولا نام یک شخص می‌آید.

With say, we use a different pattern.

با say از ساختار متفاوتی استفاده می‌کنیم.

The verb say follows another sentence structure.

فعل say از ساختار جمله دیگری پیروی می‌کند.

Some expressions with tell do not need a person after the verb.

در برخی عبارت‌ها با tell، پس از فعل نیازی به شخص نیست.

Certain fixed phrases with tell work without naming a person.

بعضی عبارت‌های ثابت با tell بدون نام بردن از شخص هم کار می‌کنند.

Fixed expressions such as tell a story work without one.

عبارت‌های ثابتی مانند tell a story بدون شخص هم به کار می‌روند.

A set phrase like tell a story does not need a person immediately after tell.

در عبارتی ثابت مانند tell a story لازم نیست بلافاصله پس از tell شخصی بیاید.

Peter tells a story by the sea, where one wish leads to another.

پیتر داستانی کنار دریا تعریف می‌کند که در آن یک آرزو به آرزوی دیگری می‌انجامد.

Long ago, a fisherman and his wife lived in a small old hut by the sea.

زمانی دور، ماهیگیری با همسرش در کلبه‌ای کوچک و قدیمی کنار دریا زندگی می‌کرد.

A fisherman and his wife once lived near the sea in a little old house.

زمانی ماهیگیری و همسرش در خانه‌ای کوچک و قدیمی نزدیک دریا زندگی می‌کردند.

Every day, the fisherman sat on the shore and fished.

هر روز ماهیگیر کنار ساحل می‌نشست و ماهی می‌گرفت.

Each day, the man went to the edge of the sea to catch fish.

مرد هر روز برای ماهیگیری به کنار دریا می‌رفت.

One day, he caught a very big fish.

یک روز ماهی بسیار بزرگی گرفت.

On one occasion, he pulled an enormous fish from the water.

یک بار ماهی بسیار بزرگی را از آب بیرون کشید.

To his surprise, the fish began to speak.

در کمال تعجب او، ماهی شروع به صحبت کرد.

Unexpectedly, the fish started talking to him.

ناگهان ماهی شروع کرد با او حرف زدن.

The fisherman was a kind man.

ماهیگیر مرد مهربانی بود.

The man who caught the fish was kind.

مردی که ماهی را گرفته بود مهربان بود.

He put the fish back into the water, and the fish swam away.

او ماهی را به آب برگرداند و ماهی شنا کرد و رفت.

He returned the fish to the sea, and it swam off.

او ماهی را به دریا برگرداند و ماهی شناکنان دور شد.

One word can have three lives on a journey, so listen for the context.

یک واژه در سفر می‌تواند سه زندگی داشته باشد، پس به بافت توجه کن.

Martin, my phone is almost dead.

مارتین، باتری گوشی‌ام تقریبا تمام شده است.

Martin, my phone battery is nearly empty.

مارتین، باتری تلفن من تقریبا خالی است.

Yes, there is a charging point near the gate.

بله، نزدیک دروازه خروجی یک محل شارژ وجود دارد.

Yes, you can find a place to charge it close to the gate.

بله، می‌توانی نزدیک دروازه سوار شدن جایی برای شارژ آن پیدا کنی.

I need my phone for the map and my tickets.

برای نقشه و بلیت‌هایم به گوشی نیاز دارم.

I need my phone to look at the map and my tickets.

برای دیدن نقشه و بلیت‌هایم به تلفنم نیاز دارم.

No, parking is free.

نه، پارکینگ رایگان است.

No, you do not have to pay to park.

نه، برای پارک کردن لازم نیست پول بدهی.

Yes, it is free of charge.

بله، رایگان است.

Yes, there is no cost for it.

بله، هیچ هزینه‌ای ندارد.

The guide is in charge today, and we are responsible for arriving on time.

امروز راهنما مسئول است و ما مسئولیم به‌موقع برسیم.

The guide is leading today, and we must make sure we arrive punctually.

امروز راهنما گروه را هدایت می‌کند و ما باید مطمئن شویم به‌موقع می‌رسیم.

Finally, we explore the playful word delulu and the difference between hope and evidence.

در پایان واژه بازیگوشانه delulu و تفاوت امید و شواهد را بررسی می‌کنیم.

It is not a brand new word.

این واژه کاملا جدید نیست.

This word did not appear for the first time recently.

این کلمه برای نخستین بار به‌تازگی ظاهر نشده است.

Delulu is informal, and it is often humorous.

Delulu غیررسمی است و اغلب با شوخی به کار می‌رود.

People use delulu casually, often as a joke.

مردم delulu را به شکل غیررسمی و اغلب برای شوخی استفاده می‌کنند.

Understanding the register helps you choose the right word.

درک سطح زبان به تو کمک می‌کند واژه مناسب را انتخاب کنی.

Knowing how formal an expression is helps you decide when to use it.

دانستن میزان رسمی بودن یک عبارت به تو کمک می‌کند زمان استفاده از آن را انتخاب کنی.

People often use it about themselves, with a smile.

افراد اغلب با لبخند آن را درباره خودشان به کار می‌برند.

People frequently say it about themselves in a playful way.

مردم اغلب آن را به شکلی شوخی‌آمیز درباره خودشان می‌گویند.

The difference is the evidence behind the hope.

تفاوت در شواهدی است که پشت آن امید قرار دارند.

What matters is whether there are good reasons for the expectation.

مهم این است که آیا برای آن انتظار دلایل خوبی وجود دارد یا نه.

The tone can be playful or unkind, depending on the situation.

بسته به موقعیت، لحن می‌تواند شوخ‌طبعانه یا نامهربانانه باشد.

Depending on the context, it can sound like a joke or an insult.

بسته به بافت، ممکن است مانند یک شوخی یا توهین به نظر برسد.

You have practised forty-two ideas in two different ways.

چهل و دو ایده را به دو شکل متفاوت تمرین کرده‌ای.

You can return to one section and choose a phrase that fits your own day.

می‌توانی به یکی از بخش‌ها برگردی و جمله‌ای متناسب با روز خودت انتخاب کنی.

Thank you for listening, and I hope you join me again next week.

ممنون که گوش دادی و امیدوارم هفته آینده دوباره همراه من باشی.